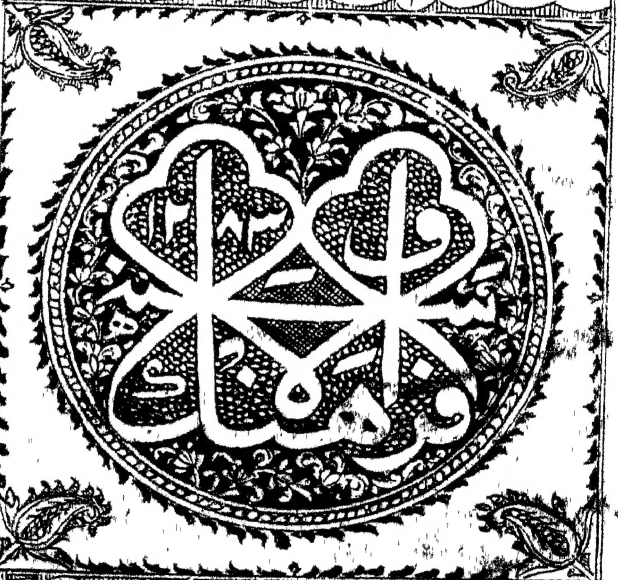


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تالیفات مولوی محمد عبدالحکیم خان صاحب، المخلص الی الامتصرم کارناٹا، مولوی سرکار علی



برادر مسلم محمد علی خان صاحب، مولوی سرکار علی

مطبع نظامی و تجاری و طبو و طبو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير  
 خلقه ونور عرشه محمد سيّد الاولين والاخيرين  
 وعلى اله الطيبين الطاهرين واصحابه اجمعين  
 اما بعد بنده اتيتم ويحسان محمد عبد الكريم خان المتخلص بوالا المنصور كاشف  
 عدالت ريلوي علاقه سرکار آصفيه فرزند مولوي غلام محمد مهدي المتخلص بوصف  
 مستخرج تفسير جلالين وكميماي سعادت ابن محمد عارف الدين خان المتخلص  
 بروفق ابن مولوي حافظ محمد معروف بربان پوسي غفر الله ذنوبهم

بخدمات نکتہ سنجان باریک بین عرضه میدهم چون هر یک اهل قلم سرشته  
 علی‌ده علی‌ده این محکمہ ہنگام جلسہ ہر روزہ حسب دستور و ضابطہ سرکار مسودات  
 اجوبہ مراسلات و روبکار ہای موصولہ عدالت ہای دیگر و گوشوارجات مقدمات  
 فوجداری و فیصلناجات مقدمات دیوانی و غیرہ کو اخذ نمائندہ ترجم فارسی بنا بر طاعت  
 و اصلاح و تحریرتجاویز اخیر پیش می‌کردند و عیببسم معاینہ کتب لغات بکلی صورت  
 از کار متعلقہ خود با اکثر تجربات آنان با ملای الفاظ و تلفظ و معنی آن غلطی  
 و ستمی ظاہری شد نظر برین بہمت و جرات عمدہ بالا دستی مطابق حوصلہ معاونت  
 ناقص خود بموجب مطالعہ غیاث اللغات و سراج و منتخب و برہان و غیرہ کتب  
 معتبرہ بعد نوشتن تجاویز اخیر و بدستی و تصحیح مسودات پیش شدہ انچہ کہ  
 تصریح و صراحت صحت الفاظ تفہیم کلی پرداختم بفضلہ تعالی شائستہ بندہ  
 اعنی محمد عبد الرحیم زاد اللہ عمرہ و شوق علیہ آنرا بچند اوراق

فراهم کرده بستم یک هزار و دویست و نود و سه بابت ترتیب  
 ابواب و تحریر الفاظ بطرز نو و سریع انعم خواص و عوام ازین  
 جانب خواستگار ناشگشت پس من هیچچنان موافق خواهش  
 آن اوراق بذاموسوم به فرهنگ و الا کردم اگر ورین اوراق  
 ناظران حال و استقبال بصحت الفاظ سهو و خطا ملاحظه فرمایند بفرمای  
 کلام الا انسان مرکب من الخطاء و النسیان  
 بعفو تصور بشیوه لطف و کرم متلم اصلاح جاری دارند آنگی این اوراق  
 را بفضل کامل خود زیور متبول خلایق عطا فرما شکر

غرض نقشیست که نمایا دمانه

که هستی را نمی بینم بقای

باب الا لف



غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
ادو عینه	اکو عینه	جمع و عا	از کار خود	از کار خود	از کار خود
ارجمند	ارجمند	ارجمند	استفاد او	استفاد او	استفاد او
آفر	آفر	نام پدر ابراهیم علیه السلام	اسلوب	اسلوب	وضع و طرز و گونه و روش
اذا	اذا	مقابل	استیلام	استلام	سودنک را دست یاب
ارگن	ارغن و ارغنون	نام ساز	اسوه	اسوه	پیشوا و حجت
المخالق	المخالق	دستور و عادت و حال و چگونگی	اریب	اریب	معروف
آورمه	یورمه	دوخت باریک	استین	استین	معروف
از و هام	از و حام	انبوه کردن هجوم و بیهوده	اینک	عینک	چشمک
ازلی	ازلی	منسوب بآزل و همچنین	البرق	البرق	ستاره زمین
الآن	الآن	پهنش گرفته است	آب جمجم	آب جمجم	معروف

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
آسامی واثامی	آسامی	جمع الجمع اسم است چه آسامی جمع اسم است و آسام جمع اسم است	اکوش	اُشش	اچھا در پشاور (طعام) و ہند
اشعث	اشعب	نام طبری کو عباس و حسن اما دوست کر آن طبع خود را از آتش گذرانیدہ و دو سنبل تنہا و نام تبیدہ و زمین	الحال	الحال	الکون
اشعہ	اشعہ	جمع شعاع	ایہ	ایہ	سُرن و بندہ کو غنڈہ گوشت سرخچہ ان
اشرفی	اشرفی	جمع شرف	ایہ	ایہ	اگر سرن نام کی از تنہا شادانہ حکمت
اصطبل	اصطبل	مکان بن سبان	امرا	امرا	جمع امیر
اضمعی	اضمعی	یکی از تابعین یا جراث	امن	امن	بی ہر ایشان
افدر	افدر	عرب مشوق خود کہ اضع نام داشت	اھمانی	اھمانی	نام خزانہ امان یعنی حقیقہ حضرت علی
اقربا و اقربا	اقربا	برادر و برادر علی گویند	امانی	امانی	نام خزانہ امان یعنی حقیقہ حضرت علی
اسلیم	اسلیم	جمع یقین از سکن و کعبات از زمین است	استما	استما	کھربست و از زمین شدن





غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
بَجُول و بَجُول	بَجُول	استخوان شکارگاه شسته و بازی قمارگاه استخوان میسازند	بَشَارَت	بَشَارَت و بَشَارَت	خبر خوش
بَدِین	بَدِین	یابین	بَعَض	بَعْض	پاره و چیزی
بَدَنِی	بَدَنِی	منسوب بدن	بَعْدَاد	بَعْدَاد	بازمانده و از آن
بَرَكَت	بَرَكَت بَرَكَت	بالیدن و افزون	بَغْرِسِنْد	بَغْرِسِنْد	مصدر آن فرستادن زبان کردن یا شکاری بعد از ای محله بخیر
بَرَار	بَرَار	آدمی و یعنی بدون آدم	بَقَال	بَقَال	بسته غله فروشن
بَرَاهِین	بَرَاهِین	جمع برهان	بِکَارَت	بِکَارَت	دو شیرگی
بُسط	بُسط	معنی فراخی و کشادگی و کنایه از دوستی	بَلَاوَر	بَلَاوَر	نام شهر نیست از خراسان
بُسطام	بُسطام و بَسطام	نام شهر نیست که مولد حضرت مایه زین	بِنَاگوش	بِنَاگوش	نیزه گوش
بُستامین	بُستامین	جمع بستان			



غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
پُچو پُچو پو او معدول	بُو پُچو پو او معدول	گدای رچین	تعینات	تعینات	شخص تعیین کد شده بطرفی و کاری
<b>باب السک</b>			تیمت	تیمت	بقیه و آخر چه
تاجر	تاجر	سوداگر	تخا قویل	تخا قویل	نام سال تیرگی
تابع دار	فرمان بردار	+	تذکار	تذکار	ذکر نمودن
تا بنوز	هنوز	اکنون تا حال	تذرو	تذرو	خروس صحرایی
تالاش	تلاش	سعی و کوشش	تصدیع	تصدیع	تکلیف دادن
تا الی الآن	الی الآن	تا حال	تک	تک	تقریباً و تقریباً چون در سخن و سخن چند و سخن و سخن
توا	تابه	معروف	تغنا و تغنه	تغنا	تغنی و تغنی تغنی و تغنی تغنی و تغنی
تندور	تنور	جای پختن نان	تلمیم	تلمیم	پرسیدن و پرسیدن پرسیدن و پرسیدن
تام بخش	طعام بخش	طعام بخش	تنبا کو	تنبا کو	معروف

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
تو نگر	تو انگه	صاحب دیرت	تو نگر	تو انگه	صاحب دیرت
تو ق و تو ق	تو ق	امید	تو ق و تو ق	تو ق	امید
تو اصنع	تو اصنع	فروتنی نمودن خود را فرو نهادن	تو اصنع	تو اصنع	فروتنی نمودن خود را فرو نهادن
توانین	توانین	اثر دیاها جمع تین	توانین	توانین	اثر دیاها جمع تین
توان	توان	زور و قوت	توان	توان	زور و قوت
توشه خانه	توشک خانه	چه توشک است در خست	توشه خانه	توشک خانه	چه توشک است در خست
توجه	توجه	رود بگوئی ندی یا بسو کسی آوردن	توجه	توجه	رود بگوئی ندی یا بسو کسی آوردن
توبه	توبه	از گناه بازگشتن	توبه	توبه	از گناه بازگشتن
تیار	طیار	آباد و میا	تیار	طیار	آباد و میا
باب الجیم			باب البش		
جُلاب	جُلاب	مسمل	جُلاب	جُلاب	مسمل
چاکو	چاقو	آله معروف	چاکو	چاقو	آله معروف
جاوید	جاوید	همیش	جاوید	جاوید	همیش
جار بردی	جار بردی	نام شرح نمایی درین است به جار بردی که شهر است لفظ جار بردی معروف است	جار بردی	جار بردی	نام شرح نمایی درین است به جار بردی که شهر است لفظ جار بردی معروف است
جبین	جبین	پیشانی	جبین	جبین	پیشانی
جبریه	جبریه	جماعتی است که میگویند که تیر را در کار اختیار نیست	جبریه	جبریه	جماعتی است که میگویند که تیر را در کار اختیار نیست
جلی	جلی	غسول	جلی	جلی	غسول

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
جدیدی	جدید	هر چیز که نو باشد	جوار	جوار و جوار	همسایگی
جراحت	جراحت	ریش و زخم	جوارش	جوارش	جوارش
جرگه	جرگه	صف کشیدن و انبوه کردن و نوع از شکار کردن و چیدن و درم کردن و چیدن	جہالت	جہالت	نادانی
جریانہ	جریانہ	اچھاڑنا و لگا گیرنا	جہل	جہل	نادانی و نادانستن
جُھد	جُھد	مُوی مرغول سر	جائزہ	جائزہ	تسلی و تفریح
جُھاؤسی الاول	جُھاؤسی الاول	مرد نام ہاتھ	جناور	جانور	جاندار
جُھاؤسی الثانی	جُھاؤسی الثانی	جُھاؤسی الثانی	جولامی	جولاء و جولاء و جولہ	با فتنہ و پاچہ
جمہور	جمہور	گروہ	چاہ	چاہو پامی	نام دوست
جمعہ دار	جماعہ دار	+	جبرودہ	چرودہ	چرودہ
جُناب	جُناب	در گاہ وستان	چمچہ	چمچ	قاشق و کھچو
جُوآد	جُوآد	بسیار جو دکنندہ و بی از اسامی صفات خدائی و داسپ نیز قرار			

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
چنار	چنار	چنار	چنار	چنار	چنار
چنگ	چنگ	چنگ	چنگ	چنگ	چنگ
چقاچ	چناچن	آواز تیر	چقاچ	چناچن	آواز تیر
چبوتره	چوتره	معروف	چبوتره	چوتره	معروف
باب الحاء			باب الحاء		
حاق	حاذق	زیرک	حاق	حاذق	زیرک
حکشی	حکشی	منسوب حبش	حکشی	حکشی	منسوب حبش
حجامت	حجامت	خون کشیدن بر بنمای	حجامت	حجامت	خون کشیدن بر بنمای
حجام	حلاق	دو مو تراش	حجام	حلاق	دو مو تراش
مجله	مجله	مجله	مجله	مجله	مجله
حداقت	حداقت	زیرکی و دانائی	حداقت	حداقت	زیرکی و دانائی
حرکت کت	حرکت کت	حرکت کت	حرکت کت	حرکت کت	حرکت کت
حرین	حرین	کعبه روضه منوره	حرین	حرین	کعبه روضه منوره
حسود	حسود	بدخواه و بی حسد کننده	حسود	حسود	بدخواه و بی حسد کننده
حسب الفرموده	حسب الامر	+	حسب الفرموده	حسب الامر	+
حشمت	حشمت	دبیر و بزرگی	حشمت	حشمت	دبیر و بزرگی
حطام	حطام	خرد و پستی و تنگ و باریک	حطام	حطام	خرد و پستی و تنگ و باریک
حطارت	حطارت	خوار می	حطارت	حطارت	خوار می
حلوان	حلوان	بچه بزرگ و سفید و بره	حلوان	حلوان	بچه بزرگ و سفید و بره
حوصله و حصله	حوصله	معه و معنی و پند و پنا	حوصله و حصله	حوصله	معه و معنی و پند و پنا

غلط‌العوام	صحیح	معنی	غلط‌العوام	صحیح	معنی
حوالیه	حوالیه	گرداگرد او	خوسند	خوسند	ممانع خوش‌شان و اودار
باب الحاء			خراط	خراط	آهنگر و بهار جریخ
			خراف	خراف	خرائیده بودا کنند
خج	خجبه	ترهندی	خمرین	خمرین	توده خمر بنام و توده غله صومنا
خُتلی	خُتلی	خُتلی	خندان	خندان	خانه‌دگر در و مال
خلفه	خُلفه	تره معرف	خساره	خساره	زنیان بلا که
خرداد	خرداد	نام ماه شمسی	خفایق	خفایق	تومست از بزرگان
خجالت	خجالت	مصدت بیغ	خفقان	خفقان	نام هر من
خجسته	خجسته	همایون و بیا	خفاچه	خفاچه	قید است از عربی
خدمات	خدمات	جمع خدمت	خفگی	خفگی	افزونی نکل و خبط
خسج	خسج	بیرودن در برادران	خلاب	خلاب	آب گل که راه نواشی
خندان	خندان	خسول بیرون پاک			

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
خلعت	خلعت	جامه دوخته که کسی را پوشانند	خلعت	خلعت	جامه دوخته که کسی را پوشانند
خلوت	خلوت	تنهایی و تنهایی و خلایق	خلوت	خلوت	تنهایی و تنهایی و خلایق
خلش	خلش	خلیدن و خشنودن و خشنودن	خلش	خلش	خلیدن و خشنودن و خشنودن
خلاصی	خلاص	رسوگاری	خلاصی	خلاص	رسوگاری
خورد	خورد	خند بزرگ	خورد	خورد	خند بزرگ
خورشید	خورشید	آفتاب	خورشید	خورشید	آفتاب
خوش	خوش	نشد و خوب	خوش	خوش	نشد و خوب
خوشی	خوشی	قوم و قریب خود	خوشی	خوشی	قوم و قریب خود
خورده	خنده	ریزه به ریزه و نکته و عیب	خورده	خنده	ریزه به ریزه و نکته و عیب
خضی	خضی	کله تخمیر و تخمیر مثل	خضی	خضی	کله تخمیر و تخمیر مثل

## باب الحال

دلان	دالان	معروف
دباغت	دباغت	پاک کردن پوست
دوبه	دوبه	طرف چپ می گرانند و هم خام باشد اکثر در آن و عنبر می کنند
دوغوات	دوغوات	جمع و عوت که عا
دوکان	دوکان	معروف
دمار	دمار	هلاک







غلاط العوام	صحيح	مسنى	غلاط العوام	صحيح	مسنى
سُبُلَت	سُبُلَت	بمعنى بروت بمعنى موی لب	سُبُلَت	سُبُلَت	جای پست شاخ چوان
سَبَقَت	سَبَقَت	پیشی گرفتن	سَبَقَت	سَبَقَت	دویدن بسیار و شتاب کردن
سُجَّ	سُجَّ	تسج	سُجَّ	سُجَّ	سُجَّ و سُفَّیْدُ سُفَّیْدُ
سُبَابَه	سُبَابَه	انگشتی که در کشت آب می کشند	سُفُوف	سُفُوف	آب ریزه سلفا از آسمان
سُتْجَان	سُتْجَان	انچه اطراف جلعاد بروزن غلاف	سُقْلَاب	سُقْلَاب	و اشیاء از سر کتان
سَحَر	سَحَر	پنج روز رمضان پنج شنب مورخه	سَلْع	سَلْع	سَلْع و سَلْع سَلْع و سَلْع
سَدَاد	سَدَاد	باستی و درستی	سَنَبِل کُمار	سَنَم الفار	نوعی از زهر است آن سنگین است و در دو سرخ نیز
سُرَاب	سُرَاب	از دور چون آب نماید	سَهولیت	سَهولیت	آسانی
شَبَر	شَبَر	خیر طینت و خشکی و خلقت	سَهیل	سَهیل	نام ستاره معروف
سَبَر	سَبَر	دزدی کردن	سَبُوسَه	سَبُوسَه	حروف

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
سیوم	سوم	+	شیدار	شقدار	حاکم و بهات و عات پرگنت
سیتما	سیتما	خاصه و خاص	شیم	شمع	موم
سیوای	سوامی	+	شلم	سیدم و شغم	تره معروف
سید	سید	پیشوا و مزار	سقاوه	سقایه	چاق و سقاوه
شعشه	شعشه	روشنی آفتاب و آب آینه و شستن شراب	شخت	شخت	کوتوال
باب السین			شگونه	شگونه	معروف
شاوند	شاوند	+	شعله	شعله	درخشان و تابان و شمر
شید	شید	+	شعریانی	شعریانی	صحت بعد از مرض و عافیت
شجاعت	شجاعت	دلیر شدن و لیری	شفتاء	شفتاء	دبی جزه و مجی آخر عمر
شترنجی	شترنجی	نوی از و شتر	شفتی	شفتی	مشق و شفتی

لغت در اصل  
شفت به اول و عات  
نسبت به اول و عات  
کرد و شفتی گویند  
چون شفتی گویند  
را غرضی گویند  
سین سین و عات  
مغوی هم شفتی  
جانه



غلط العوام	صحیح	مسنی
جمع و صمغ	صمغ	چربست از چ که از بعضی اشجار حاصل شود و پسند گفته نامند و بقاری سازد
صندوق	صندوق	معروف
صفیل	نصیل	یکه شتر از شیر مادر جدا کرده شده و دیوانه
<b>باب الضاد</b>		
ضرغام	ضرغام	شیر دروغ
<b>باب الطاء</b>		
طبل	طبل	نقاره کلان
طمانچه	تپانچه و تپانچه	مردت
طلاطم	طلاطم	یا یکدیگر تپانچه و تپانچه و گیردن بوجهای ریا
طرقة لعین	طرقة لعین	یکبار بزم زدن یکیشم
غلط العوام	صحیح	مسنی
طلاوۃ ملاوۃ	طلاوۃ طلایه	طلاوۃ طلایه حاکمیت حکمرانان که اینها را طلایه میگویند
طمانیت	طمانیت	سکون قلب
طویا	توتیا	سرمه
طوطیه	توطیه	گستر و تپید کردن
<b>باب الظاء</b>		
ظلمات	ظلمات	جمع ظلمت
<b>باب العین</b>		
عاشوره	عاشورا	روز دهم محرم الحرام
عجوزه	عجوز	پیر زن
عدن	عدن	نام جزیره در مدو و کن بیش قیمت و با عجب پاشا

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
عُذَار	عِذَار	زیر بنا گوش کر شکار خوش بخت خوش سار و عازل نفس	عَشْرَت	عِشْرَت	خوش بخت خوش سار و خوش بخت خوش سار و
عَاشِق	عَاشِق	زلف نیش	عَصَمَت	عِصْمَت	بارز استخوان بارز استخوان
عُصْرَه	عُصْرَه	گوشه چوبه چوبه چوبه چوبه چوبه چوبه چوبه	عُصَات	عِصَات	جمع عاصی
عُرُوس	عُرُوس	زنان نیکو خداداد مرد کود خدای مرد عرف اطلاق این بیشتر بر زن کنند	عُصَار	عِصَار	روغن گداز
عُصْفَر	عُصْفَر	ارغوانه چوبه استاده شدن حاجیان موقع عرواس	عُصْفُور	عِصْفُور	گنجشک
عَرَبِي	عَرَبِي	منسوب به	عُصَايِه	عِصَايِه	نوعی از جامه که بدان میپوشند
عُزْلُ النَّصَب	عُزْلُ النَّصَب	تغیر دجاس	عُصْنُو	عِصْنُو	اندام
عُرْجُ وَجِل	عُرْجُ وَجِل	قالبه و بگ شده	عُطَر	عِطَر	خوشبو
عَمَامَه	عَمَامَه	جامه که بر سر پوشند	عُظْمَت	عِظْمَت	بزرگی و قد
عَنْتَاس	عَيْنُ النَّاس	شمر معروف	عَلِيَا	عِلْبَا	باجیکه در خالانش سرم آورده دارند

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
عیان	عیان	دیدن چشم و بوی بینی و چارست	علاوه	علاوه	بار یکدیگر بر سر باری نزدیک و دور و نزدیک و باز
<b>بالعین</b>			عمالان	عمّال	جمع عامل
عَبْن	عَبْن	زبان باقی و در خیز و فر و خشت	عَفَا	عَفَا	طاقت و استقامت و از گردن کردن و عفو و عفو و عفو دارد و از آن چیز که گناه و در قافیه نام آن عفو
عَبْن	عَبْن	خطا و اوقع شدن در راهی و تدبیر	عَرَصَه و راز	مدت راز	زمانه و طول و چرخه یعنی میدان است
عَرَمین	عَرَمین	همیشه و صحیح اگر دران تفسیر باشد	عَنْدَلِیب	عَنْدَلِیب	بلبل
عُرَات	عُرَات	جمع غازی	عَوِج بن عَمِق	عَوِج بن عَمِق	انام و معلول و عَمِق عَوِج بن عَمِق که در زمان آدم علیه السلام بود و او را عَوِج
عَزَاله	عَزَاله	بچه آید و کلاه و یا و شبیه آفتاب	عِیَوت	عِیَوت	بدلت چرخ
عَزَالی	عَزَالی	نسب و نیز از کبریا از مضامین طوس مولد نام محمد زالی	عِیَادَت	عِیَادَت	بیمار پرستی
عَلَبَاء	عَلَبَاء	نوعی از گیاهان که در جنگ و جدال است	عِیَال	عِیَال	زن و فرزندان و دیگر
عَلَط	عَلَط	خطا کردن و دروغ گفتن و غلطی و غلط و غلط کردن و غلط	عِیُون	عِیُون	چشمها و عیون و عیون آب و نام آن آب



غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
<b>باب الفناء</b>			<b>باب الفناء</b>		
فلیت	فقیله	تا سید و بافته	فلیت	فقیله	تا سید و بافته
فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن
فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن
فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن	فلاخن
<b>باب الفناء</b>			<b>باب الفناء</b>		
قُبَاب	قُبَاب	جمع قبه و بینه	قُبَاب	قُبَاب	جمع قبه و بینه
قبولیت	قبول	پذیرفتن	قبولیت	قبول	پذیرفتن
قباله	قباله	پذیرفتن و بینه	قباله	قباله	پذیرفتن و بینه
قَدَرْدَان	قَدَرْدَان	مرد	قَدَرْدَان	قَدَرْدَان	مرد
قَدیمی	قَدیمی	دیرینه	قَدیمی	قَدیمی	دیرینه
قَطْلُ الْعَوَام	صحیح	معنی	قَطْلُ الْعَوَام	صحیح	معنی
قُتِلَ وَقُتِلَتْ	قُتِلَ	معروف	قُتِلَ وَقُتِلَتْ	قُتِلَ	معروف
قُتِرَ	قُتِرَ	خنکی و سردی	قُتِرَ	قُتِرَ	خنکی و سردی
قُطْلَانِي	قُطْلَانِي	قُطْلَانِي	قُطْلَانِي	قُطْلَانِي	قُطْلَانِي
قُصْبِي	قُصْبِي	قُصْبِي	قُصْبِي	قُصْبِي	قُصْبِي
قُصَات	قُصَات	جمع قاضی	قُصَات	قُصَات	جمع قاضی
قَطَار	قَطَار	قَطَار	قَطَار	قَطَار	قَطَار
قَطْرَان	قَطْرَان	قَطْرَان	قَطْرَان	قَطْرَان	قَطْرَان
قَطْع	قَطْع	سبیدن	قَطْع	قَطْع	سبیدن
قَطْع	قَطْع	قَطْع	قَطْع	قَطْع	قَطْع

غلط العوام	صحیح	مسنی	غلط العوام	صحیح	مسنی
قفا حیره	قفا حیر	صورت دروینگو	گلکچہ	گلکچہ	نان چیرتری
قندیل	قندیل	معروف کوران	گنڈ	گنبد	معدون
قول	قول	پچانغ می افزونند قفا و در اصطلاح مسلمانان نوعی از مسرور کردن است عمارت عربی نیز در آن	کسی	کسی	این لفظ برای نکره نوی القول می آید
قیچی	قیچی	انظرت کیست معتد اصن	کلاسین	کلاس	انچه از آنک ساخته باشند
<b>باب الکاف</b>			کشت	کیش	صیغه امر است بمعنی چو شود در شطرنج نیز همین مراوست
کسافت	کشاف	فداطافت	کتر دم	کتر دم و کر دم	معدون
کبگیر	کفگیر	معدون	گلزار	گلزار	معدون
کحواب	کحباب	معدون معدون چ غایت می شود که بعد از آن گویند یعنی غاب کم دارند	گلبن	گلبن	درشت گل سرخ
کناره	کناره	گوشه وطن	گوارا	گوارا	هر چیز که خوش مزه باشد و طبیعت خوش آید
کنار	کنار	بغل و آغوش			

این کلمات را که در  
 این کتاب مذکور است  
 می توان در کتاب  
 دیگر که در این کتاب  
 مذکور است  
 نیز یافت  
 و این کلمات را  
 در این کتاب  
 مذکور است  
 و این کلمات را  
 در این کتاب  
 مذکور است

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
بَابُ الْمِيمِ			بَابُ الْلامِ		
مَلِخُولِيَا	مَلِخُولِيَا	خلل و مانی و سودا و خیال حتام	لَا چار	ناچار	ناگزیر
اسپ ماویان	اسپ ماویان	یک اسب نادر	لازمی	لازم	مقابل مستند
مال جوین	مال جوین	+	لا محاله	لا محاله	بالضرور
ماکی	ماکیان	الفاظ مفروست و بی کمالی که ماده باشد	لاالی	لاالی	موایدهای بزرگ و این جمع کوکوت
مَدَّ اِخْلَبَتْ	مَدَّ اِخْلَبَتْ	وخل دادن	لا و بالی	لا و بالی	چشمه و لاله و شمع پاک و بی
مَدَّر سِه	مَدَّر سِه	جای و زمین تیز	لگام و لجام	لگام و لجام	معروف
مَرَام	مَرَام	مراود و مقصد	لغافه	لغافه	معروف
مَرَشَد	مَرَشَد	ارشاد و کشنده	لَشَقَّة	لَشَقَّة	نوعی از پنبه
مَرَّخ	مَرَّخ	پرنده و جانور طیاره	لَوَا	لَوَا	علم فوج و نشان

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
مساوی	مساوی	برابر	مساوی	صحیح	معنی
مُشاعره	مُشاعره	باهم جمع شده خواندن شعری	مُشاعره	صحیح	معنی
جِبَّت	جِبَّت	باهم می‌جست	جِبَّت	صحیح	معنی
مُصَوِّر	مُصَوِّر	تصویر کننده	مُصَوِّر	صحیح	معنی
مُحَال	مُحَال	ناممکن	مُحَال	صحیح	معنی
منزج منبج	منضجج	پخته کننده	منزج منبج	صحیح	معنی
مِلّائی	بالائی	شیر	مِلّائی	صحیح	معنی
مُحَاذِی	مُحَاذِی	مقابل و بر دشمنی	مُحَاذِی	صحیح	معنی
مُحَاسِب	مُحَاسِب	حساب کننده	مُحَاسِب	صحیح	معنی
مُحَافِظَت	مُحَافِظَت	نگهبانی	مُحَافِظَت	صحیح	معنی
مُحَاوِرَه	مُحَاوِرَه	مُحَاوِرَه	مُحَاوِرَه	صحیح	معنی
مُحَاسِنَم	مُحَاسِنَم	صاحب خشم و خشم	مُحَاسِنَم	صحیح	معنی
مُحَدِّث	مُحَدِّث	بیان کننده حدیث	مُحَدِّث	صحیح	معنی
مُحَلَّات	مُحَلَّات	جمع جمله	مُحَلَّات	صحیح	معنی
مُحَوِّ	مُحَوِّ	زائل کردن	مُحَوِّ	صحیح	معنی
مُحَاوِرَن	مُحَاوِرَن	جمع چندانه	مُحَاوِرَن	صحیح	معنی
مُحَاصِنَت	مُحَاصِنَت	باهم ضروت کردن	مُحَاصِنَت	صحیح	معنی
مُحَاطِب	مُحَاطِب	خطاب کرده شده	مُحَاطِب	صحیح	معنی
مُحَاوِلَت	مُحَاوِلَت	دشمنی	مُحَاوِلَت	صحیح	معنی

غلط العوام	صحیح	مسنی	غلط العوام	صحیح	مسنی
مُباق	مُبان	مُسَد	مُباق	مُبان	مُسَد
مُلبَب	لبالب	پدر شده	مُلبَب	لبالب	پدر شده
مُرعَن	روغن دار	چرا از روغن که با درخت است این است اسم مفعول	مُرعَن	روغن دار	چرا از روغن که با درخت است این است اسم مفعول
معجوم	معجون	دوا ای که یک یک بکند و یاد دارد	معجوم	معجون	دوا ای که یک یک بکند و یاد دارد
مُشاهره	مُشاهره	ماه برای خرمی جان و نامی است	مُشاهره	مُشاهره	ماه برای خرمی جان و نامی است
مُحَوَّطَه	مُحَوَّطَه	جایی را حاطه کردن و جایی را نگه داشتن و محرومان و مردمان	مُحَوَّطَه	مُحَوَّطَه	جایی را حاطه کردن و جایی را نگه داشتن و محرومان و مردمان
مُکشوش	مُکشوش	پوشیده شده	مُکشوش	مُکشوش	پوشیده شده
مُسیان	مُسیان	عکاف شمیر	مُسیان	مُسیان	عکاف شمیر
مُباد	مُباد	+	مُباد	مُباد	+
مُسیغ	مُسیغ	اندازه و مقدار و عدد و زلفه	مُسیغ	مُسیغ	اندازه و مقدار و عدد و زلفه
مُتلاشی	مُتلاشی	لغظ ترکیب	مُتلاشی	مُتلاشی	لغظ ترکیب
مُتعالی	مُتعالی	فریاد خواه	مُتعالی	مُتعالی	فریاد خواه
مُحافه	مُحافه	چیز است مانند بومج که زنجان را می آید	مُحافه	مُحافه	چیز است مانند بومج که زنجان را می آید
مُمنیم	مُمنیم	مُمنیم	مُمنیم	مُمنیم	مُمنیم
مُرهوب	مُرهوب	مرعوب	مُرهوب	مُرهوب	مرعوب

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
مُرَوَّت	مُرَوَّت	مرد می	مُرَوَّت	مُرَوَّت	عرق شونده و بهر اوزار سپرده و به نام توانائی خود کار می
مِرَات	مِرَات	آئینه	مِرَات	مِرَات	درخواستن و پسیدن چیز را که از آن چیز مردم پسند
مِرول	مِرول	و ستاده شده	مِرول	مِرول	بیمنی سیاه و بی تابیمنی نوشته و آنچه اهل سرسری نوشته باشند
مِرولہ	مِرولہ	ایضا	مِرولہ	مِرولہ	طایق فزاینده در چنان غو قندیل گذارند
مِرِیہ	مِرِیہ	صفت مرده	مِرِیہ	مِرِیہ	منحوس
مِرودور	مِرودور	اجبت	مِرودور	مِرودور	مصلح پرستی
مِسَالَت	مِسَالَت	درخواستن	مِسَالَت	مِسَالَت	زین شاد کس موی زان باشد کردن و مرد و ساجد و برش خا و لن و پشه او بکشد
مِسَات	مِسَات	پیمودن	مِسَات	مِسَات	استنایا بیدار کننده
مِسْتَر	مِسْتَر	پنهان در پناه شونده	مِسْتَر	مِسْتَر	صفت زردی یا زنگ و مقام جنگ
مِسْتَبَاط	مِسْتَبَاط	بیرون آمده آب نم آن	مِسْتَبَاط	مِسْتَبَاط	نمک یا آتش شده و نمک

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
مصرعی	نبات	معزوت	مکنت	مکنت	قدرت توانگری
مصطفوی و تفسیر مصطفائی و تفسیر مصطفی و قرنی	مصطفائی و تفسیر مصطفی و قرنی	+	مکتب خانه	مکتب	همای کتابخانه بلفظ خانه دار و
مضایقه	مضایقه	ند	ملازمت	ملازمت	چسبندگی و چسبندگی
معسکر	معسکر	مشکله گاه	ملیط	ملطیب	نام شهرت از روم که از بوی اسلام مستکن
مع	مع	یا که لغت نیست بهر اسم جاریست ازها لازم الاضافه	منشاء	منشأ	جایگاه یا مکانی که از آنجا می آید
معاف	معاف	در اصل معافی بود	منتج	نتوج	نتیجه میزند و یا که نتج اسم فاعل از نتج کردن
معلول	معلول	چهره که از انبلیت باری خدای عز و جل گرفته باشد	منقی	مویز	مویز
معزیه	معزیه	منسوب	منصب	منصب	منصب
مقصد	مقصد	عاشقانه	مینار	مینار	چراغ دانی جای بلند که بر آن چراغ افروز و چهار دانه استون خشت و سنگ بر زمین نهاده شده باشد
مقتدر	مقتدر	مقتدر			

معنی این کلمات  
مستخرج از لغت  
مستخرج از لغت  
مستخرج از لغت

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
منعم	معدوم	ناپود کرده شده	منعم	معدوم	ناپود کرده شده
منقصه	منصه	بابی نظا بر شش	منقصه	منصه	بابی نظا بر شش
موسم	موسم	بهنگام چیزی	موسم	موسم	بهنگام چیزی
موازنه	موازنه	با چیزی موازنه	موازنه	موازنه	با چیزی موازنه
مومی الیه	مومی الیه	اشاره کرده شده و مومی بجای موم و موم و موم و موم موم و موم و موم و موم	مومی الیه	مومی الیه	اشاره کرده شده و مومی بجای موم و موم و موم و موم موم و موم و موم و موم
مضرب	مضرب	مردی که خوف و سهراب باید و مردم از ترس میزد	مضرب	مضرب	مردی که خوف و سهراب باید و مردم از ترس میزد
مهربانی	مهربانی	خوار و یادگان و خجسته	مهربانی	مهربانی	خوار و یادگان و خجسته
منشیات	منشیات	مرقعات	منشیات	منشیات	مرقعات
مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب
مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب
مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب	مستجاب



غاطط العوام	صحیح	معنی	غاطط العوام	صحیح	معنی
ناگوار	ناگوار	بد مزه و بد ذائقه و ناخوش آئنده و ناخوش	نشاستین	نشاستین	دنیاء آخرت، یلک
نشر	نشر	مقابل شعر	نشو و نما	نشو و نما	پیداشدن گاهیش
نامحروم	محروم	بی اضیاب	نشاسته	نشاسته	معروف
نش	نشأ	کیفیت سمع و سرف	نصف	نصف	داد و نصاف
ناتوان	بی توان	بی طاقت	نصرت	نصرت	یاری کردن یاری دادن
نمناص	خالص	غیرغشوش	نظی	نظی	نام و وضع
نخجیر	نخجیر	شکار کردن و شکار شد و جاذبه و سحر و سحر مثل آلود و غیره و شکار	نظام اولین	نظام لایا	+
نخستین و نخست	نخستین و نخست	اول	نقاب	نقاب	پرده که بر رخ آویزند
نشاندش	نشأ	آفرین و نوپا شدن و چهار تا یعنی جهان عالم	نقص	نقص	کمی کم شدن کم کردن
نشاط	نشاط	خوشی و نشاط	نقاط	نقاط	جمع نقطه

غلاط العوام	صحیح	مسنی	غلاط العوام	صحیح	مسنی
نکته	نقطه	مستو	نویه	نویه	خبر خوش
نقاوه	نقاوه	سیرگزیده و غلاط	نوار	نوار نوار	چیزی باشد بطوریکه در آن چارپای یا تشنه یا چرمی در آن
نقصانی	نقصان	زمان	<b>باب السواد</b>		
نکبت	نکبت	بوی خوش و بوی بد			
ناکرده	مکرده	مپندیده	واله	واله	شبه فتنه و گشته و شش
نیجو	لیمو	شمره و	والاته	والا	و گزیده
نزاکت	نارکتی	+	و جهامت	و جهامت	خوب و بی و نه و شش
نقاره	نقاره	معروف	و رط	و رط	عمل پاک و نه و شش و نه و شش
نحکات	نحکات	جمع کت	و زن	و زن	سجده و در فارسی
نکبت	نکبت	خاری	و فنا	و فنا	جنگ و نه و شش
			و نور	و نور	تمام و نه و شش و نه و شش

غلط العوام	صحیح	معنی
وَقَار	وَقَار	آرامند و استوار علم و نمکین گردانند
وَتَانَع	وَتَانَع	رویداد و خواست جمع و قیمت
وَلَات	وَلَات	جمع و ملی می گمان دو دوستان
وَسْرَه	اِسْرَه	آرام معرفت
<b>باب الحاء</b>		
هَرْج	حَرْج	یتگی
هَجُو	هَجُو	نزدیت
هَضَّالْفَسَه	هَضَّالْفَسَه	از روی شکست و نفوذ
هَرَّائِنَه	هَرَّائِنَه	ناچار
هَجْر	هَجْر	شماره

غلط العوام	صحیح	معنی
هَجْم	حَجْم	برو آن یکی هرگز حجم الکتاب
هَمانا	هَمانا	پنداری گو یا و شاید و بالیقین
هَمْجولی	هَمْزولی	محصا. دیار و زمان طغولیت
هَمْزَلَف	هَمْزَلَف	معمود
هَمْگلی	هَمْگلی	+
هَمْشیره	هَمْشیره	چهار و یا دو تا نیست در لفظ قاری غیر بجز زست
هَمْکِئَان	هَمْکِئَان	همگان بکات بجای
هَمْزَه عَلی	هَمْزَه عَلی	همیشه شور
هَمان	هَمان	مخفف هم آن
هَمْزَه سَه	هَمْزَه سَه	معمود

۱۰  
 معراج معنی  
 و احتمال آنست بالفظ  
 مرجع کلمات است  
 مستعمل شود و در اینجا  
 مراد تقلید قسرت  
 فقط نیست بل معنی  
 سنگی را که عوام در آن  
 استعمال می کنند چنانکه  
 گویند و بین معنی نیست  
 و ازین کلمات معنی  
 علی الفظ را درین قافیه  
 غلط العوام  
 و انچه در این  
 فاهمه است



پی نفع خاص و عوام جهان	۳۷ مرتب شد نسخہ مستطاب
سن ختم آن ملک و الاثوت	۱۲۹۳ و مفید و عجائب کتاب

### ایضا

جبکہ اس ناقص یہ کامل کتاب	ہو گئی مقبول ہر پیر و جوان
سال فصلی کا بھی والا نے کہا	غوب ہی فرہنگ والا حرز جان

### ایضا

چون گلستان شد مرتب این کتاب بے نظیر	مثل گل شکفت ہرشن بصد نقش و نگار
عیسوی سالش ہوا الا عندی بگفت	گلشن فرہنگ والا بے خزان با پرہیز

### ایضا

نہ والا چو این نسخہ تکمیل یافت	بوصفش نشانہ آستین جبکہ کس
زہی این زبان و خمی این لغت	کہ شد شوق پریش بہر یک نفس

کتاب آستین نشانہ  
میں آستین نشانہ  
کردن والا چو این

مگر دید تحقیق الفاظ بس  
۱۹۳۶

متم سال نسبت چنین نور تم

ایضاً

کند آفرین صاحبِ معدلت

اگر بیند این نسخه دل کشا

دل انگیز و بحسب عالم لغت  
۱۷۹۸۴

رستم کرد و الا سن سکه چنین

از نتایج فکر شاعر شصت و شش غلام غوث صاحب متخلص و منیر علام  
محکمہ مد و کار ناظم ریلوئی تلیذ بر تمیز و الا سلمہ استقامت

کر دیبا تالیف حبیب سیف خوش لا جواب

ناظم ریل نظامی حضرت والا نے خوب

واقعی ہوئے ہی عمدہ کتاب مستطاب  
۱۲۹۳

سال تکمیل اسکایں نے اس طرح لکھا منیر

ایضاً

انھوں نے لکھا نسخہ لا جواب

جو بین معدلت سنج والا ہی حصہ

ہوئے سب کے بحسب پتہ کتاب  
۱۲۹۳

کما سال تکمیل میں نے منیر

از تلمیح صدرایوان سخن شناسی مولوی عبدالعلی صاحب مری

<p>بیابنشین بخوان فرهنگِ الا  چاگل کرد گلهای معانی  خفی گنجینه تنقیح الفاظ  ز حسن دانش و فرهنگِ الا  همانا صاحب ذوق سلیم  در تحقیق بر عالم کشوده  بکمال حسن صحت محو فرمود  ز الفاظیکه بود اندر لغت  بسان سبک گوهر با مُسَلَّس  زهی والاخی تحقیق گفتم</p>	<p>الا ای نکته سنج لفظ و معنا  بین حسن بهارِ خوش بیانی  زهی آمیخته تصحیح الفاظ  زبان را شد کنون رونق دوبالا  که نام ناهیش عبد الکَریم  گو گوئی گوی صحت در ر بود  غلط نقیضه بر صفح زبان بود  تمیزی داد اخلاط لغت را  چونند مطبوع طبع از حسن جد  در عالم نوک حاشیه مسم</p>
--	--

